

کردن **عجمید** مایون یعنی کنگره است میخ ترا در **عصا** بالیغ یا بی دادن و بر بازو زدن و  
برندان درخت بخت و آن آبی است و نامیدن از در بازو و بالیغ و لقم و کز آن و بختین  
بازو و تاجیه و ناه و معین و بختین در دست کوب با نوستر سیلود و درخت بر باد شده و  
بالیغ و کز ضا و کسی که نزدیک بکنار جوض باشد و اگر از دود بازو و ناله **عشید** درخت خزا  
که دست بردن رسد و جبار را که دست بوی نرسد **عاشد** رونه لبوی جبار و بالیغ که  
بگیرد و بازو بی ناله و خوابا **عصا** بالیغ زن در کوتاه بالاد سطر بازو و بالک دست بر کز  
**عطا** بالیغ نام ستاره است معروف و نام بدر که بی از بی تم کز آن کرده را بان بچا است  
و نام مرد است که در وقت حضرت رسالت در حدیث اول علیه وسلم جاهد درخت سیف و جف **عشد**  
بالیغ بر سر کردن هر دو و بر جستن از جابز در میدان و کبوتر مام عینت مانند کبوتر **عقد**  
بالیغ بستن کردن دادن و غنظت انگشت چندان بالیغ و حساب کردن و کردن سوی  
چیزی در آوردن و همان درخت قوی است و بالک کردن بندورشته در آید  
و بختین که در کفین بر پیمان و زبان و قلب است همین و بالیغ و کز کافت کرده کفند  
از پیمان و زبان و جبران و در یک نوده پشته و بر پشته است و بدین معنی بالیغ قاف  
نیز آمده و نثر گوته یا صاحب برد کار و بر در شین بازو بالیغ و قاف کز همای عقیق  
**عاقه** نام کرم خود را که کن و آن علامت است شبی باشد و زود کرده و عهد کننده  
و کرده زنده **عکله** بالیغ میان چیزی و قادر کردن بر کاری و منظر ساختن بجز کالی  
فردین نثر و سوسمار و بالیغ و کز کافت در شان خشاک که بعضی آن بر بالیغی  
**عکاد** بالیغ که هست نزدیک آهلی آن بر اصل فصاحت فی نامه اند و از  
لغت فصحی و غیره نگارده اند **عکله** بالیغ بی کردن و چیزی سوز و سوز و سوزی  
**عورد** بالیغ ستون خانه و بشوای قوم و کز میان جگر و کز شکم که نا اوت آمده و  
میان دو طرف ستان و مردانه و پکن بسیار نوده و دو پای شتر مرغ و حفظ در از جح

عابد بالک

**عاد** بالک سبایی بلند جمع عاده دست و ناله **عاد** بالیغ آهنگ کردن و نثر  
خند خطا و بر با کردن ستونها و لاله کردن و در دناک کردن و کز آن کردن و کز آن بی  
درخت کسی را و نذر اخین و زدن عود کسی را و زدن بر بی شکم کسی را و نذر کهن  
کردن و بختین خشاک و نثر شدن خشاک و کوفته شدن اندرون کوبان نثر خوشم  
کردن و لازم شدن بجزی و بختین و بختین مستوما جمع عود و بالیغ که میم خاک بر  
شده و مردی را حسان و نثری که اندرون کوبانش کوفته باشد و مردن درخت بود  
**عاسد** آهنگ کشته و وقف عالیه **عمید** بشوای قوم و نثر شده از غش و کز  
**عجین** بالیغ و لقم میوز یا نوحیت از میوز یا میوزیا و زبون **عقود** بالیغ بر نشت  
حق کاری کردن و در کردن و نثر حق را و سینه کردن با حق و به باطل و میل کردن  
و در آن شدن عرق جانکه در است و جردین نادره شما و بالیغ ابر بسیار را و ن  
نادر که شما در ناه و جرد و عقیقین جمع **عناد** بالک سینه کردن **عاند** سینه  
کته و نثری که از راه میل کز **عید** سینه نده **عند** بر سر حرکت نایه و زود بالک  
نیزه زدن از جرد است و بختین جانب و کز **عقود** بالیغ و عقاد یا کز حوش  
انگور و خوشه میوه را که بجز آن خفاقیه جمع **عود** بالیغ با نشتن و کز آن و کز آن  
و در لیس را بر سیدین و کز آن بجزی و با زدن کز آن جمع عالیه و راه و سینه و نثری  
و در درای قدیم و نثر و نثر کلان سال و نام اسپ است و بالیغ خوب میدان جمع دسا  
زیست مشهور که آنرا بر لبط گویند و جوست نوسنگه آنرا میندی اگر گویند و نثر مشهور است  
که بدان بجز کنند و سنجوان که در هیچ زبان باشد **عواد** بالیغ و نثر و او و او و او  
**عجد** بالیغ زمان و زینهار و سوز که و جان را ندر ز و و میت و اما ن و نکه هاست و نثر  
که عیبه بوی یا ز جیکه نده از هر کجا که رفقه نامشند و ماران پس از باران اول و جبار و جاب  
حرمه و عا قی شدن و شمشا حنن و در استن و دو قای بجزی کردن و جبار و او و نثر بالیغ